

از گوشه و کنار

خانواده‌های تهرانی در انتظار فرزند خوانده



معاون اجتماعی بهزیستی استان تهران از وجود ۳ هزار و ۷۰۰ خانواده متقاضی فرزندخواندگی در این استان خبر داد. مهشید موقر گفت: ۵۰۱ کودک در سال گذشته از مراکز نگهداری از کودکان بهزیستی به فرزندخواندگی رفتند. وی در مورد روند فرزندخواندگی گفت: مدت زمان پروسه فرزندخواندگی به‌طور دقیق مشخص نیست و در تلاش هستیم تا سامانه‌ای اعطای فرزندخواندگی به‌طور مستمر فعالیت داشته باشد و نوبت دهی خانواده‌های متقاضی از طریق این سامانه انجام خواهد شد.

معاون امور اجتماعی بهزیستی استان تهران گفت: کودکانی که از فرزندخواندگی برمی‌گردند تعداد معدودی هستند به‌طوری که تنها دو مورد از ۵۰۱ فرزند واگذار شده بهزیستی در سال گذشته بر گشت داده شده‌اند که مهم‌ترین دلیل آن هم بیماری‌هایی است که در زمان پذیرش اولیه و تشکیل پرونده کودک مشخص نمی‌شود.

موقر با اشاره به این که یکی از سیاست‌های اصلی بهزیستی تسهیل فرآیند فرزندخواندگی است، گفت: در این زمینه برنامه‌ها و طرح‌های خوبی پیش‌بینی شده است که از جمله می‌توان به راه‌انداز سامانه فرزندخواندگی اشاره کرد.

معاون اجتماعی بهزیستی استان تهران با اشاره به اینکه تا امروز ۸ هزار نفر در سامانه فرزندخواندگی ثبت نام کرده‌اند، گفت: از این تعداد ۳ هزار و ۷۰۰ خانواده متقاضی فرزندخواندگی هستند و پشت‌نوبت قرار دارند.

تورسم درمانی کشور در اختیار دلان است



وزیر بهداشت با انتقاد از وضع نامطلوب تورسم، می‌گوید بازار تورسم درمانی کشور عمدتاً در اختیار دلان است. حسن هاشمی بیان این که تورسم درمانی کشور عملاً در اختیار دلان است، گفت: متأسفانه در بحث تورسم درمانی به‌خاطر این که ساختار مناسبی از نظر این که آژانس‌هایی که باید تورسمت را از مبدا آماده کرده و بحث نقل و انتقال او را انجام و برایش اسکان فراهم کنند نداریم، عملاً این بازار در اختیار دلان است.

وی با نامناسب دانستن وضعیت تورسم درمانی کشور، گفت: متأسفانه ساختار مناسبی در تورسم درمانی کشور شکل نگرفته و نمی‌توانیم آمار بدهیم که چه‌قدر از این محل درآمد داریم یا چه تعداد تورسمت در این حوزه وارد کشور شده است. وزیر بهداشت به تشکیل کمیته‌ای در این زمینه با مشارکت وزارت اطلاعات، وزارت خارجه، وزارت کشور و سازمان میراث فرهنگی در ابتدای دولت یازدهم اشاره کرد و افزود: به اعتقاد من این کمیته می‌توانست عملکردی بهتر از عملکرد فعلی داشته باشد.

هاشمی افزود: در حال حاضر رییس سازمان میراث فرهنگی کشور که علاقه‌مند به این حوزه نیز می‌باشد قرار است با رویکرد متفاوتی در زمینه تورسم درمانی برنامه‌ریزی کنند که بتوان از توان و مهارت جامعه پزشکی به‌خوبی استفاده کرد. وی افزود: در بحث خدمات پزشکی تورسم درمانی که به حوزه ما مربوط می‌شود، هم‌اکنون حدود ۲۰۰ بیمارستان در کشور قابلیت ارائه خدمات تورسم درمانی را دارند.

وزیر بهداشت در ادامه به تغییر نرخ ارز اشاره کرد و افزود: در این شرایط همان‌طور که فرصت برای افزایش صادرات فراهم شده، بستر مناسبی نیز برای ارتقا خدماتی که هزینه آن‌ها به‌صورت ارز دریافت می‌شود فراهم شده و باید از این فرصت استفاده کنیم.

زمانی با یک حق عضویت خیلی ناچیز عضو کتابخانه کانون می‌شویم و با همان مبلغ، می‌توانستیم از تمام امکانات و کلاس‌های کانون استفاده کنیم، اما حالا هر عضو علاوه بر پرداخت حق عضویتی گران، برای شرکت در هر فعالیت فرهنگی، باید جداگانه ثبت‌نام کند و مبلغی هم بپردازد

مهم بود که حتماً مثل او باشم. او برای من الگوی بی‌نظیری بود هم در زندگی و هم در فعالیت‌های فرهنگی. اما وقتی به‌عنوان مربی پایه کتاب‌خانه گذاشتم، کاخ تمام آرزوهایم ویران شد و نقشه‌ها و طرح‌هایی که برای فعالیت هنری در این‌جا کشیده بودم، همه تنهانش را زدند. قرار نبود من تصمیم بگیرم و با توجه به ویژگی‌های محیطی و توان و استعداد بچه‌هایم کاری بکنم. قرار بود تنها کارهایی را انجام بدهم که به من می‌گویند، یا به مرکز بخشنامه می‌شود. مهم نیست که من کاری کرده باشم یا نه، مهم این است که بتوانم مدیر و کارشناس بالادستی ام را به هر نحوی راضی کنم. رضایت اوست که مهم است و نه کاری که من می‌توانم یا نمی‌توانم با بچه‌ها بکنم. گزارش، به این ترتیب می‌تواند واقعی باشد یا نباشد؛ و ارزش یابی من مربی، می‌تواند با رابطه باشد یا با ضابطه، پیش برود یا نرود. حقیقت تلخی که من با آن مواجه شدم، این بود که من، برای «کار» کردن به این‌جا آمده بودم و این را باید می‌پذیرفتم. هیچ چیز دیگری نبود. این‌جا هم مثل هر جای دیگری از من کار و گزارش کار می‌خواستند. می‌دانید مسئله دیگری این است که زمانی که با یک حق عضویت خیلی ناچیز عضو کتابخانه کانون می‌شویم، با همان مبلغ، می‌توانستیم از تمام امکانات و کلاس‌های هنری و فرهنگی کانون استفاده کنیم، اما حالا هر عضو علاوه بر پرداخت حق عضویتی که واقعاً برای بچه‌ها و خانواده‌شان، گران و غیرقابل انتظار است، برای شرکت در هر کلاس فعالیت فرهنگی، باید جداگانه ثبت‌نام کند و مبلغی هم بپردازد. به این ترتیب، از تعداد اعضای ما، از میزان انگیزه ما، و در نهایت از شور و شوق همه ما کم شده است. ماه‌ها مثل هر جای دیگری در این روزها، یک جایی شده‌ایم برای کسب درآمد. یک بنگاه اقتصادی خوش سابقه که دارد حسرت نام و شهرتش را کم‌کم از دست می‌دهد و به‌عنوان یک خاطره شیرین، فقط در دور هم‌نشینی‌های اعضا و مربی‌های قدیم، یادآوری و بازگو می‌شود.

نیست و این دسته از کودکان به‌هنگام شکست بسیار خشمگین می‌شوند، فحش می‌دهند و سایل را پرت می‌کنند، اشک می‌ریزند و با واکنش‌های نامناسب دیگری از این دست را از خود بروز می‌دهند، به همین ترتیب به والدین این فرزندان توصیه می‌شود همواره و در هر حال به فرزندان متذکر شوند که بی‌روز شدن و بردن آنها برایشان هیچ اهمیتی ندارد، و مساله مهم برای آنها فقط «میزان تلاش» آنهاست که برای انجام فعالیت یا هدفی بکار می‌برند؛ با اتخاذ این روش والدین به مرور زمان توانایی لازم برای درک باخت و شکست را به فرزندان نشان آموزش می‌دهند و فرزندان نیز با بزرگ‌تر شدن می‌آموزند که در زندگی واقعی گاهی برنده‌اند و گاهی بازنده؛ همین‌که فرزندان با تمام وجودشان احساس کنند و متوجه شوند والدین تنها برای میزان تلاش آنها ارزش و احترام قائل هستند، در این هنگام است که درمی‌یابند بعد از شکست نباید مایوس شوند و برای کسب مجدداً هدفشان، باید دوباره امتحان کنند. با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان گفت اگر می‌خواهید فرزندان خود متکی و با اعتماد به نفس داشته باشید، کافی است نحوه مدیریت واکنش‌ها و برخورد‌های مناسب بعد از هر شکست فرزندان را فرابگیرید؛ همچنین سطح انتظارات و توقعات را متناسب با توانایی‌ها و ویژگی‌های سنی آنها تنظیم کنید و در مسیر شناخت و آشنایی با خصوصیات و ویژگی‌های فرزندان، از راهنمایی‌های متخصصین روانشناس نیز بهره‌برید.

و چه کسی بر این فعالیت‌ها نظارت می‌کرد؟ نظارت، آن چنان که امروز هست، در زمان معنا نداشت! گفتیم که ملاک و معیار خود مربی بود. او آن قدر آموخته بود و مطالعه کرده بود که بداند در این لحظه و یا برای امروز، باید چه برنامه خاصی داشته باشد، البته باید برای بالادستی‌ها گزارش می‌نوشت و فعالیت‌هایش را شرح می‌داد. تمام این گزارش‌ها تک به تک خوانده می‌شدند و کارشناسان فرهنگی، در حد راهنمایی، پیشنهادهایی برای مطالعه فلان منبع و یا مراجعه به فلان مکان یا موزه و ... ارائه می‌دادند. هرگز هیچ دستورالعمل خاصی برای انجام کاری به مربی تکلیف و القا نمی‌شد. از مرز بیان انتظار نداشتند که همه به‌طور یک‌دست و با پیروی از یک بخشنامه خاص، که این روزها البته به سلیقه هر مدیری که می‌آید و می‌رود، تغییر می‌کند، عمل کنند. مربی، شاخص عملکرد خودش و کانون بود و چنین بود که او می‌توانست با طیب خاطر و با انگیزه و عشق، فعالیت کند و با بچه‌ها در ارتباط باش. این مربی در حالی که با اندوه به نقطه‌ای خیره می‌شود می‌گوید: به همان اندازه که ما به‌عنوان مربی، آزادی عمل داشتیم و به ما اعتماد می‌شد، بچه‌ها هم آزادی عمل داشتند. برای ما و آن‌ها، کتابخانه، مکانی بود برای بروز خلاقیت‌های مان. ما در کنار هم رشد می‌کردیم. به محیط و دنیای پیرامون مان با دقت نگاه می‌کردیم. با اشیاء از تباط خاص برقرار می‌کردیم؛ چون قرار بود از چیزهایی که به نظر می‌رسید بی‌مصرف‌اند، یک اثر هنری خلق کنیم. پس، برای مربی و کودک و نوجوان، هر چیزی، یک دستمایه هنری بود. اوقات بعد از مدرسه و تابستان اعضا کتابخانه، فرصتی برای درک بهتر و دقیق‌تر دیدن جهان بود. کاری که نمی‌شد در کلاس درس انجام داد، در این‌جا انجام می‌شد. ما برای مدرسه، برای معلم و برای دانش‌آموز، یک مکمل لازم و ضروری بودیم؛ آن هم در دورانی که کتاب و سرگرمی برای این گروه خاص سنی، کم بود. ما از صفر، با خود شروع کردیم.

یک مربی، امروز و نظارت‌های کافه‌کننده!

این مربی، تازه کار نیست. اما روزها و سال‌های آغازین کانون را وقتی که خودش عضو کتابخانه بود، تجربه کرده است. در واقع سال‌های کودکی و نوجوانی‌اش را به‌عنوان یک عضو به کانون یاد کرده است و امروز به‌عنوان یک مربی، می‌گوید یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایم این بود که روزی من هم کسی شوم مثل مربی‌ام در کانون. و مثل او بتوانم با بچه‌ها کار کنم و آن شادی و احساس سرخوشی را در چهره مربی‌ام می‌دیدم، خودم هم تجربه کنم. بریم

مادر کتابخانه‌های کانون، دانش‌آموز نبودیم و تکلیفی برای انجام دادن نداشتیم، بلکه این مرزبان بودند که در برابر ما احساس تکلیف می‌کردند، با توانایی‌ها و استعداد‌های مان کلنجار می‌رفتند و در نهایت ما را به جایی که باید، می‌رساندند

در تمام سال‌هایی که در کانون بودم، با اقبال و طبقه‌های مختلف بچه‌ها کار کردم. برای من فرقی نمی‌کرد که در کدام منطقه‌ام و بچه‌ای که در مقابلم ایستاده از چه خانواده‌ای می‌آید. مهم این بود که من برای او چه دارم و چه کاری برایش زمی‌توانم بکنم. یک مربی کانون باید می‌توانست کتاب معرفی کند، با مراجعه به سفارت خانه‌ها و گرفتن عکس و مصاحبه، یک کشور و سرزمین را معرفی کند، درباره‌ی یک هنر و نقاشی و شاعر خاص به همراه اعضای کتاب خانه، نشر به دست کند. و چنین بود که «مربی» به خودی خود، معیار و ملاک همه کارهایی بود که در یک مرکز فرهنگی انجام می‌شد، کارشناس همه برای «درآمد» و «آب باریکه» داشتن نبود. این کتابدار قدیم کانون می‌گوید:

کانون رفته رفته حسن نام و شهرتش را از دست می‌دهد

جایی برای کسب درآمد!

در یکی پدیامی خوانیم: «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، سازمان ناسودبر فرهنگی و هنری است که برای پر کردن خلأ آثار و محصولات فرهنگی برای کودکان و نوجوانان، در دی ماه ۱۳۴۴، با حمایت شرکت نفت، وزیر نظر وزارت فرهنگ و آموزش عالی... فعالیت خود را آغاز کرد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دارای گسترده‌ترین شبکه کتابخانه‌های کودکان و نوجوانان و نیز از برجسته‌ترین تولیدکنندگان و ناشران کتاب‌های این کودکان و نوجوانان در ایران به‌شمار می‌رود.» اما امروز...



از بازی و سرگرمی، کوهنوردی و اردو، گردهمایی‌ها، جشن‌ها و بازدهی‌های علمی - فعالیت‌های ادبی اعم از برگزاری کلاس‌های ادبی حضوری، کارگاه‌های شعر و داستان، همایش‌های ادبی، حضور در انجمن‌های آفرینش داستان و تمام این کارها و فعالیت‌ها در جوی از اعتماد و عشق و علاقه متقابل، اتفاق می‌افتاد. مادر کتاب‌خانه‌های کانون، دانش‌آموز نبودیم و تکلیفی برای انجام دادن نداشتیم، بلکه این مربیان ما بودند که در برابر ما احساس تکلیف می‌کردند، با توانایی‌ها و استعداد‌های مان کلنجار می‌رفتند و در نهایت ما را به جایی که باید، می‌رساندند. می‌توان از «به جایی» رسیده‌های زمان ما، به خیلی‌ها اشاره کرد که در داخل و خارج از کشور برای خودشان اسم و رسمی دارند که وجود فعالیت‌های فرهنگی اعم از مسابقات داستان‌سرایی و روخوانی، مسابقات حضوری و کتبی، کتاب‌سازی تهیه نشریه دیواری، معرفی سرزمین، وقایع و شخصیت‌ها، بحث آزاد، شعرخوانی و... - فعالیت‌های هنری اعم از اجرای تئاتر عروسکی، نمایش خلاق و... - آموزش هنرهای تجسمی اعم از کار دستی، نقاشی، سفالگری، عکاسی و خوشنویسی - فعالیت‌های گروهی اعم

بود، و مربیانی بودند که می‌دانستند و مشتاق بودند که پایه‌های ما را ه‌بروند، بنشینند، و نگران این باشند که امروز برای مان چه کار باید بکنند که فردای مان، لبریز روشنایی و نور بکند. برای این مربیان، مافقط یک عضو معمولی که می‌آمد و دو تا کتاب می‌گرفت و می‌رفت نبودیم. برای آن‌ها، ما بچه‌هایی بودیم که خانواده‌ها و آینده‌سازان و سرگذشت و سرنوشت داشتیم. آن‌ها هم غصه‌ها و هم دردها و هم سایه‌های ما بودند؛ کسانی که سایه به سایه ما می‌آمدند و دمی از ما جدا نمی‌شدند.



اما ماجرای کانون فقط به کتاب‌خوانی و انتشار کتاب‌های مناسب برای کودکان و نوجوانان محدود نمی‌شد. کانون برای ما، دنیای همه رویاهای کودکان و نوجوانان بود: * فعالیت‌های فرهنگی اعم از مسابقات داستان‌سرایی و روخوانی، مسابقات حضوری و کتبی، کتاب‌سازی تهیه نشریه دیواری، معرفی سرزمین، وقایع و شخصیت‌ها، بحث آزاد، شعرخوانی و... - فعالیت‌های هنری اعم از اجرای تئاتر عروسکی، نمایش خلاق و... - آموزش هنرهای تجسمی اعم از کار دستی، نقاشی، سفالگری، عکاسی و خوشنویسی - فعالیت‌های گروهی اعم



آذر فخری، روزنامه‌نگار

مربی ما، مربی که در کتابخانه کانون با ما کار می‌کرد، با ما نقاشی می‌کرد، با ما کار دستی درست می‌کرد و برای مان کتاب می‌خواند، تک‌تک ما را این‌طوری پیدا کرد و دور خودش جمع کرد. حالا ما هر از گاهی دور او جمع می‌شویم و او، با لبخندی به روشنی و گرمی آفتاب بهاری، ما را تماشا می‌کند. مامی‌دانیم که این لبخند گوارا چه معنایی دارد؛ تربیت، کاری است که در طولانی مدت پاسخ می‌دهد، و ما پاسخ‌های این مربی هستیم که پس از سال‌ها، دوباره ما را پیدا کرد، جمع کرد و حالا ثمره تلاش و کوشش و جنبش‌های خستگی‌ناپذیرش را تماشا می‌کند. مامی‌دانیم و او نیز می‌داند که بین ما و او در آن سال‌ها، چه اتفاقی افتاده است.

ما کجایم رفتیم؟

مراکز فرهنگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، که ما به آن‌ها می‌گفتیم کتابخانه، جایی بود که اکثر اوقات فراغت مان را در آن جا می‌گذرانیدیم. و اوقات فراغت، برای ما و هم‌سن و سال‌های مان، در محیطی می‌گذشت که دور و برمان پر از کتاب

یادداشت

بسیار شکست باید، تا پخته شود خامی



فانزه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

بر هیچ یک از ما اهمیت «شکست خوردن» به‌عنوان پلی برای رسیدن به موفقیت پوشیده نیست، چرا که موفقیت به صورت یکباره و تصادفی در زندگی هیچ فردی حاصل نمی‌شود. از دیدگاه روانشناختی توفیق دستیابی به موفقیت در گرو باز کردن آغوش‌تان برای پذیرش شکست است؛ آن موقع است که نیروی اراده بر شما چیره می‌شود و به شما قدرت دوباره بلند شدن، ادامه دادن و تجربه کردن را می‌دهد؛ به عبارتی تا شکست را تجربه نکنید، لذت شیرینی عمیق پیروزی و موفقیت را نخواهید چشید. از اینرو یکی از مهم‌ترین مواردی که والدین در تربیت فرزندان باید مدنظر داشته باشند، پرورش شخصیت کودک‌شان است که ساختار و ابعاد اصلی آن از همان دوران اولیه کودکی شکل می‌گیرد؛ وقتی بانگاه دقیق و موشکافانه‌ای به الگوها و سبک‌های فرزندپروری والدین در جامعه می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم

والدین بر اساس یک سری باورهای فرهنگی غلط همچون «می‌خواهم فرزندم همان راهی که من رفته‌ام را برود و شبیه من بشود» یا «می‌خواهم او اشتباه مرا تکرار کند» که بر پایه‌ی ترس فرزندشان از شکست خوردن است، آنها را به سمت محافظه کار بودن سوق می‌دهند و به همین ترتیب قدرت ریسک‌پذیری، خلاقیت، جسارت و شجاع بودن را از آنان سلب می‌کنند و همین امر سبب می‌شود تا نسل‌های جدید بیشتر از گذشته به والدینشان متکی و وابسته شوند. بر همین اساس تحقیقات و پژوهش‌های روانشناسی اظهار دارند خانواده، محیط و بستری که شخصیت کودک تا قبل از سن نوجوانی و بلوغ در آن رشد می‌کند، یکی از مهم‌ترین منابع مهم و اثرگذار در شکل‌گیری شخصیت، باورها و دنیای ادراکی کودک است؛ به همین ترتیب هر چقدر والدین محیط درون خانواده را برای کشف و شکوفایی پتانسیل‌های نهفته و استعداد‌های درونی فرزندانشان مهیا کنند و از شیوه‌های هراس و ترساندن از شکست برای رسیدن به موفقیت استفاده نکنند، می‌توانند فرزندان سالم، شجاع، مصمم، استوار، خوداتکا، و با اعتماد به نفس را به جامعه تحویل دهند. به اعتقاد بسیاری از